

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای

عبدالله واثق عباسی*

اسماعیل علی‌پور**

چکیده

«البرز» و «قاف» دو رشته کوه اسطوره‌ای در باور جمعی اقوام ایرانی و عرب‌اند که در روایت‌های اسطوره‌ای به سه طریق به کار رفته‌اند؛ گاه، مستقل از یک‌دیگر و گاه، به صورت این‌همانی (یک‌سان‌پنداری)، و در برخی موارد هم یکی را نتیجه دیگری پنداشته‌اند. البرز اساطیری ریشه در ایران باستان دارد و با دین و آیین زردشتی درآمیخته است و کوه قاف اسطوره‌ای مربوط به دوره اسلامی است و صبغه عربی آن غالب است. به علت ویژگی‌های مشابه و مشترکی که این کوه‌ها با یک‌دیگر دارند، در برخی منابع دوره اسلامی به جای یک‌دیگر به کار رفته‌اند. نوشتار حاضر در واقع پژوهشی است انتقادی درباره ساختارها و کارکردهای این دو رشته کوه اساطیری. پرسش اصلی این مقاله این است که آیا اسطوره قاف در دوره اسلامی دگرذیسی همان البرز اساطیری ایرانی است یا این که هریک از این کوه‌ها هویت و ساختار اسطوره‌ای مستقل و متفاوتی دارند. فرضیه مقاله حاضر این است که اسطوره قاف، در منابع دوره اسلامی، طرح و الگویی از اسطوره ایرانی البرز باشد. هدف این پژوهش بررسی تطبیقی ویژگی‌های مشترک این رشته کوه‌های اساطیری است تا از این ره‌گذر همانندی‌ها و علت یک‌سان‌پنداری آن‌ها مشخص شود.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، سیمرغ، عنقا، قاف، کوه البرز.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول)

vacegh400@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، esmaeilalipoor@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۱۴

۱. مقدمه

البرز و قاف از اسطوره‌های مرتبط با آفرینش جهان به‌شمار می‌روند که پس از شکل‌گیری زمین به‌وجود آمده‌اند. با استناد به *اوستا* و منابع پهلوی در دست، نویسندگان نوشتار حاضر بر این باورند که طرح اسطوره قاف در متون دوره اسلامی نمونه و الگویی از اسطوره ایرانی البرز است و یا این‌که قاف دگردیسی البرز ایرانی دوران پیشااسلامی است. به‌عبارت‌دیگر، کوه اساطیری البرز، که با دین زردشتی و آیین‌ها و باورهای ایرانی آمیخته بود، با ظهور دین جدید، صبغه عربی - اسلامی یافت و به‌صورت قاف استحاله شد.

کوه، با توجه به عظمت و قرباتی که با آسمان دارد، همواره در نظر انسان ارزش‌مند بوده است. ارتفاع کوه از یک‌سو آن را از پلیدی‌های زمینی دور نگه داشته است و، از سوی دیگر، به‌مثابه نردبانی برای نزدیک‌شدن به آسمان و منبع اسرار غیبی و ماوراءالطبیعه و واسطه ارتباط با ایزدان و فرشتگان بوده است. از این‌رو، در باور پیروان ادیان ایرانی و سامی، کوه محل عبادت و تجلی‌گاه انوار الهی به‌شمار می‌رفته است و بلندترین کوه‌ها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند و معروف‌ترین اساطیر با آن‌ها درآمیخته و شکل گرفته‌اند. مشهورترین آتشکده‌های زردشتی ایران باستان بر فراز کوه‌ها ساخته شده‌اند؛ آتشکده آذربرزین مهر بر کوه ریوند و آتشکده آذر فَرَبَنَبَغ بر فراز کوه خوارزم و آتشکده آذرگُشَسب بر بالای کوه آسنوتند. ساختن آرامگاه امام‌زادگان بر بالای کوه‌ها و نقاط مرتفع و دخیل‌بستن به‌قصد شفاعت بر درختانی که بر بالای کوه‌ها رسته‌اند ریشه در همین باور دارند.

به اعتقاد ایرانیان باستان، البرز کوهی است مینوی و اسطوره‌ای که گرداگرد زمین را فراگرفته است و اصل و ریشه تمام کوه‌هاست. خورشید از آن طلوع و در آن غروب می‌کند. منشأ برف و باران و حدفاصل دنیای مادی و مینوی است. جایگاه سیمرغ است و بعضی شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی با آن در ارتباط‌اند. هم‌چنین، باورهای دینی جهان پس از مرگ با آن عجین شده است. کوه مقدس و اسطوره‌ای قاف ویژگی‌های مشابه و نزدیکی با البرز دارد. البرز اساطیری ریشه در ایران باستان دارد و با مسائل دینی زردشتی درآمیخته است و قاف اسطوره دوره اسلامی است و صبغه عربی آن غالب است. به‌علت ویژگی‌های مشابه و مشترک این دو کوه، در برخی منابع دوره اسلامی گاهی به‌جای یک‌دیگر به‌کار رفته‌اند. مقاله حاضر در واقع پژوهشی است انتقادی درباره ساختارها و کارکردهای این دو رشته‌کوه اساطیری.

۲. ضرورت تحقیق

عللی که زمینه بحث و بررسی درباره موضوع این مقاله را فراهم کرد به دو دسته تقسیم می‌شود: نخست، یافتن پاسخ‌هایی در خور و افناع‌کننده به پرسش‌هایی درباره چگونگی پیدایش البرز و قاف در اسطوره‌ها. برخی از پرسش‌ها درباره موضوع بدین قرار است: این دو رشته‌کوه اسطوره‌ای یک کوه با دو نام است یا هریک ویژگی‌های خاص و جداگانه‌ای دارند؟ براساس شباهت‌های آن‌ها و باتوجه‌به این‌که البرز اسطوره‌ای ایرانی است و قاف منشأ عربی دارد، تقدم از آن کدام است؟ صرف‌نظر از احساسات قومی و ملی، برپایه اسناد مکتوب در دست، اصالت اسطوره‌ای شدن کوه را باید به کدام قوم داد؟

دوم، ورود این اسطوره‌ها به حوزه ادبیات کلاسیک فارسی است. بن‌مایه‌های اساطیری گستره وسیعی از درون‌مایه‌های ادبیات فارسی و عربی را در حوزه حماسه و عرفان از آن خود کرده‌اند. علاوه‌براین، اسطوره‌ها را به سه دلیل می‌توان ادبیات پنداشت: خصلت روایی؛ جنبه تخیلی؛ بیان هنری. هم‌چنین، به‌علت به‌کاررفتن آن‌ها در بدنه آثار ادبی، جزئی از ادبیات به‌شمار می‌روند. مثلاً، در ساختار اضافه تشبیهی «قافِ قربت» قاف مشبیه است. بدون آشنایی با پشتوانه معنایی این اسطوره، درک وجه شبه این تشبیه، که دوربودن و دشواری مسیر دستیابی به آن است، امکان‌پذیر نخواهد بود و به‌این ترتیب، تشبیه مذکور کارکرد زیبایی‌شناسی خود را از دست می‌دهد و، به‌تبع آن، بخشی از معنای متن به حالت تعلیق درخواهد آمد. هنگامی که اسطوره‌ها به استعاره تبدیل می‌شوند یا وقتی که در ساختار جمله‌های کنایی و ضرب‌المثل‌ها قرار می‌گیرند، مانند عبارت «از قاف تا قاف»، که مراد از آن گرداگرد زمین و تمام جهان است، از همین مقوله به‌شمار می‌روند. در ادبیات فارسی، البرز در ژانر حماسی و قاف در ژانر غنایی، زیرشاخه ادبیات عرفانی، راه یافته است. این اسطوره‌ها حتی به متون تاریخی و مقامات نیز نفوذ کرده‌اند (برای نمونه، بنگرید به نسوی ۱۳۸۵: ۱۰، ۹۰؛ حمیدالدین بلخی ۱۳۸۹: ۲۶). بنابراین، بررسی ویژگی‌های اساطیری و مشخص کردن موارد اشتراک و اختلاف کارکردهای معنایی آن‌ها به درک و دریافت ما در خوانش صحیح متون کلاسیک فارسی، به‌ویژه در ژانر حماسی و عرفانی، کمک خواهد کرد.

۳. پیشینه تحقیق

نخستین بار، مطهر بن طاهر مقدسی، مورخ و محدث قرن چهارم هجری قمری، به مطابقت البرز و قاف اشاره کرده است: «پیشینگان کوه قاف را، به فارسی، کوه البرز خوانده‌اند»

(مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۳). منابعی که از نظرگاه اخیر به موضوع نگریسته و از یکسان‌پنداری البرز و قاف سخن به میان آورده‌اند به اقتضای مقدسی رفته‌اند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به بندهش هندسی ۱۳۶۸: ۲۴۶؛ شفیع‌ی کدکنی ۱۳۷۵: ۴۵۷؛ پورنامداریان ۱۳۶۹: ۴۷۲؛ یاحقی ۱۳۸۶: ذیل مدخل «البرز» و «قاف»).

نخستین پژوهش تطبیقی درباب البرز و قاف را کریمیان (۱۳۷۵) انجام داده است. در این پژوهش، ذیل «البرز همان کوه قاف است» ویژگی‌های مشابه البرز و قاف را بیان کرده و در پایان، به این نتیجه رسیده است:

تردیدی باقی نمی‌ماند که البرز و قاف یکی هستند و به آن صورت که از آن تعریف شده، جنبه مینوی و مثالی دارد و مصدوقه آن در زمین کوه عظیم منطقه قفقاز است و کوه‌های دیگر زمین همه فرعی از آن‌اند، چنان‌که کوه هندوکش را قاف و نیز البرز گفته‌اند (همان: ۱۲۹).

نخستین تفاوتی که مقاله حاضر با گزارش کریمیان دارد این است که وی براساس ویژگی‌های مشترک این کوه‌ها به یکسان‌بودن البرز و قاف اشاره می‌کند، اما براساس منابع مکتوب، یعنی *اوستا* و متون پهلوی، تحلیل و اثبات نمی‌کند که قاف عربی - اسلامی برگرفته از اسطوره ایرانی البرز است یا این‌که قاف شکل دگردیس‌یافته البرز است. حتی از عنوان «البرز همان کوه قاف است» این‌گونه استنباط می‌شود که، به نظر وی، قاف مقدم بر البرز است؛ در صورتی که عنوان به این صورت باید تغییر می‌یافت: «کوه قاف همان البرز است» تا تقدم البرز مشخص باشد. هم‌چنین، کریمیان به‌صراحت می‌نویسد که منظور وی از صورت معنوی و مثالی البرز همان «مُثل افلاطونی» است که فارغ از زمان و مکان است و کوه‌هایی که در روی زمین البرز نامیده شده‌اند پرتوی از البرز مثالی و آسمانی‌اند. دیدگاه نگارندگان مقاله حاضر، با نظریه مذکور، متفاوت است. به این‌روی که البرز اساطیری برساخته ذهن پدیدآورندگانش بوده است و اساساً طراحی رشته‌کوه اسطوره‌ای البرز یافتن پاسخ‌هایی اقلانعی برای پرسش‌های هستی‌شناختی ذهن کاوش‌گر نسل‌هایی بوده است که در پی درک و دریافت روشنی از محیط و پدیده‌های پیرامون خویش بوده‌اند. ضمن این‌که البرز اساطیری یک‌باره به‌وجود نیامده است، بلکه اعتقاد به کوه مینوی یا مقدس در گذر زمان شکل گرفته و جرح و تعدیل یافته است. این‌که نسل‌های بعدی نام البرز یا قاف را بر بعضی از ارتفاعات نهاده‌اند، می‌تواند یادگاری از حافظه جمعی یک قوم یا ملت باشد و استمرار حیات تاریخی یک اسطوره در دوره خردگرایی را نشان می‌دهد که در قالب تفویض نام صورت گرفته است.

پژوهش دیگری که در این زمینه وجود دارد، مقاله‌ای با عنوان «برزکوه» در کوچه هفت‌پیچ است. مؤلف این مقاله به دنبال پاسخی برای این پرسش است: برزکوهی که فردوسی در ابتدای کار انوشیروان از آن یاد می‌کند کجاست؟ سپس، با استناد به منابع تاریخی و جغرافیایی قدیم، به دنبال اثبات این است که منظور از برزکوه مذکور در شاهنامه کوهستانی میان کرمان و فارس است که قسمت عمده آن از رفسنجان تا حدود جیرفت به نام «جبال بارز» خوانده می‌شده است (باستانی پاریزی ۲۵۳۵: ۱۵۰-۱۷۴). هاشمی (۱۳۸۴)، در مقاله خود، رمزها و نمادهای کوه البرز را تنها در شاهنامه بررسی و تحلیل کرده است.

در مقاله «سیمرغ و جبرئیل» مطالبی درباره وجه تسمیه البرز اساطیری آمده است (پورنامداریان ۱۳۶۹: ۴۶۶). قرشی پیشینه کاربرد نام البرز برای رشته‌کوه شمالی ایران را از قرن پنجم هجری قمری به بعد می‌داند و، به‌نوشته وی، البرز کنونی تا پیش از قرن پنجم هجری به نام «پتسخوارگر» مشهور بوده است (قرشی ۱۳۸۹: ۱۶۶). بنابراین، باتوجه به این نقل قول و نیز به اعتبار اوستا و متون پهلوی، به نظر می‌رسد که نام رشته‌کوه شمالی ایران مقتبس از نام البرز اساطیری باشد؛ یعنی البرزی که امروزه نام آن را به کار می‌بریم برگرفته از هربرزیتی در اوستاست که در فارسی پهلوی به هربرز و بعدها به البرز تغییر یافته است و حدود قلمرو آن بر مبنای جغرافیای اساطیری گرداگرد زمین است.

مقاله‌های دیگری در این باره نوشته شده که رویکردهای متفاوتی با این مقاله دارند. مؤلف مقاله «تجلی "قاف" در شعر فارسی» ۳۶ ویژگی برای قاف، براساس متون نظم و نثر فارسی، با شواهد مثالی ارائه کرده است (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به نوروز ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۲۹). هم‌چنین، در مقاله «تحلیل نماد و اسطوره در تاریخ» بعضی از ویژگی‌های قاف، با نقل قول‌هایی از هینلز و هاشم رضی و یاحقی، بیان شده است (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به شعبانی و رومی ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۵). جلالی و رضاداد (۱۳۸۶)، در مقاله خود، اسطوره قاف در تفاسیر قرآن و احادیث را، از نظر سلسله روایان و اعتبار سند، بررسی کرده‌اند. نصرتی (۱۳۷۷) در مقاله «دماوند، کوه مینوی و اساطیری»، نخست مطالب مربوط به کوه دماوند را در سفرنامه‌ها و متون تاریخی ذکر کرده و سپس به روایات اساطیری مرتبط با این کوه پرداخته است.

۴. روش تحقیق

از شیوه‌های اسطوره‌پژوهی، بررسی تطبیقی اسطوره‌های مشابه و تکرارشونده در فرهنگ اساطیری و ادبیات اقوام و ملل است. ارتباط و پیوند تاریخی، تفاوت زبانی، و اثرگذاری و

اثرپذیری سه مؤلفه اصلی ادبیات تطبیقی در مکتب فرانسوی است و از شرط‌های ضروری برای بررسی‌های تطبیقی، برپایه اصول و روش‌های این مکتب، به‌شمار می‌رود (برای تفصیل مطلب، بنگرید به ندا ۱۳۸۰: ۱۰، ۱۳-۱۴؛ کفافی ۱۳۸۲: ۱۴؛ گویارد ۱۳۷۴: ۱۲). در جستار حاضر، تحلیل برمبنای «اسطوره‌شناسی تطبیقی» انجام گرفته است. شیوه کار در این مقاله به این صورت است که در گام نخست ویژگی‌های البرز و قاف از منابع گوناگون، مانند *اوستا* و *بندشس* و متون تاریخی آمیخته با روایات اساطیری، استخراج شده است. در گام بعدی، ویژگی‌های مشترک آن‌ها ذیل پنج عنوان کلی آورده شده است. در مواردی نیز، تفاوت‌ها براساس ویژگی‌های هریک تبیین شده است.

۵. بررسی و تحلیل

از توصیف‌های رشته‌کوه‌های اسطوره‌ای البرز و قاف پیداست که اقوام ایرانی و سامی زمین را گرد و مسطح و مرکز دنیا می‌دانستند و اعتقاد داشتند که رشته‌کوه‌هایی گرداگرد آن را فراگرفته‌اند و این کوه‌ها نیز از یک کوه اصلی منشعب شده‌اند که اصل و مایه پیدایش دیگر کوه‌هاست و ایرانیان این کوه اصلی را «البرز» و عرب‌ها آن را «قاف» نامیدند.

۱.۵ پیدایش البرز و قاف

در باور اسطوره‌ای ایرانی، «البرز»^۱ و دیگر کوه‌ها طی نبرد اهورامزدا و اهریمن به‌وجود آمده‌اند. «نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، "البرز" بلند است که همه سرزمین‌های باختری و خاوری را فراگرفته است» (*اوستا* ۱۳۷۱: ج ۱، ۴۸۵؛ برای آگاهی بیشتر، بنگرید به *یشت‌ها* ۱۳۴۷: ج ۲، ۳۲۴؛ *دینکرد* ۱۳۸۱: ۳۵)؛ به این صورت که پس از نبرد آسمان و آب با اهریمن چنین رخ داد:

سه‌دیگر نبرد را زمین کرد. هنگامی که اهریمن در تاخت، زمین بلرزید. [از] آن گوهر کوه که در زمین آفریده شده بود، بر اثر لرزش زمین، در زمان کوه به رویش ایستاد: نخست، البرز ایزدی‌بخت (بر کناره زمین). سپس، دیگر کوه‌های میانه زمین؛ زیرا چون البرز فراز رست، همه کوه‌ها به رویش ایستادند؛ زیرا همه از ریشه البرز فراز رُستند (فرنیغ‌دادگی ۱۳۸۵: ۶۵؛ برای تفصیل، بنگرید به *گزیده‌های زادسپرم* ۱۳۶۶: ۱۱-۱۲).

کامل‌ترین نقشه‌ای که از جغرافیای اساطیری البرز گرد آمده نقشه‌ای است که مهرداد بهار طراحی کرده است (بهار ۱۳۶۲: ۷۱). برمبنای این نقشه، البرز اسطوره‌ای گرداگرد جهان

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای ۱۴۱

را فراگرفته است و مراد از جهان، در این باور اساطیری، سرزمینی کروی است که هفت کشور را دربر دارد. خونیرس، که مرکز جهان پنداشته می‌شد، در میان شش کشور دیگر قرار گرفته است و رشته کوه البرز مانند کمربندی بر این هفت کشور محیط است. در این جغرافیای اساطیری، وجود تیرک البرز، که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده شده است و زمین را به دو نیم تقسیم می‌کند، از ویژگی‌های نقشه البرز اساطیری است که در مورد کوه قاف چنین توصیفی نیامده است.

نخستین منبع مکتوبی که درباره کوه اسطوره‌ای قاف توضیحاتی آورده است کتاب العین خلیل بن احمد فراهیدی (د ۱۷۵ ق) است و درباره ارتباط آسمان با کوه قاف نوشته است: «يُقَالُ: عَمَدُهَا جَبَلٌ قَافٍ وَهِيَ مِثْلُ الْقُبَّةِ أَطْرَافُهَا عَلَى ذَلِكَ الْجَبَلِ وَالْجَبَلُ مُحِيطٌ بِالدُّنْيَا مِنْ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ وَخَضْرَاءَ السَّمَاءِ مِنْهُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ صَيَّرَ اللَّهُ نَارًا تَحْشُرُ النَّاسَ مِنْ كُلِّ أَوْبٍ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ» (خلیل بن احمد بی تا: باب العین و الدال و المیم معهما).

مؤلف معجم الحضارات السامیه کوه قاف را اسطوره‌ای عربی دانسته است: «هُوَ فِي عَرَفِ الْعَرَبِ الْأَقْدَمِينَ، جَبَلٌ يُحِيطُ بِالْأَرْضِ الَّتِي تَصَوَّرُهَا مُدَوَّرَةً كَالْقُرْصِ وَ مُسَطَّحَةً» (عبودی ۱۴۱۱ ق: ذیل مدخل «قاف»). در معجم البلدان آمده است:

این کوه پیرامون زمین برآمده است و ... محیط بر زمین است و گفته‌اند که جنس آن از زبرجد سبز است و همانا، رنگ سبز آسمان از سبزی آن می‌باشد ... و ریشه‌های تمام کوه‌ها از رگ کوه قاف است. بعضی نیز گفته‌اند که میان کوه قاف و آسمان به اندازه قامت یک مرد فاصله است. هم‌چنین گفته شده است که آسمان بر آن منطبق است و، به‌زعم برخی دیگر، در آن سوی قاف، سرزمین‌ها و موجودات دیگری هستند که جز خداوند متعال کسی نسبت به آن‌ها آگاهی ندارد. عده‌ای هم پنداشته‌اند که ماورای قاف در حکم بخشی از آخرت است. خورشید از آن طلوع و در آن غروب می‌کند (یاقوت حموی ۱۹۷۷: ج ۴، ۲۹۸).

برطبق اطلاعات این منابع، دلایلی را می‌توان برای به‌وجود آمدن کوه قاف برشمرد: نخست، دیواری بر گرد زمین باشد؛ دوم، به‌سان میخ‌هایی که موجب استحکام و تقویت بافت‌های زمین باشند تا زمین لرزه باعث گسستگی آن نشود. از سویی، در این منابع، رنگ آسمان بازتابی از رنگ سبز کوه قاف دانسته شده است.

باور به این که زمین را یک رشته کوه احاطه کرده است و هم‌چنین ریشه این کوه‌ها ننگه‌دارنده زمین در برابر زمین‌لرزه‌هاست، از مشترکات اساسی کوه‌های اسطوره‌ای البرز و

قاف است. در این روایت‌های اسطوره‌ای، نخست، البرز و قاف از زمین روییده‌اند و سپس دیگر کوه‌ها به وجود آمده‌اند که به منزله ریشه‌های آن دو هستند. در آفرینش و تاریخ آمده است که خداوند «از کوه قاف کوه‌های بلند را رویانید، همان‌گونه که از ریشه درخت درخت می‌روید» (مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۵؛ برای مطالعه بیشتر، بنگرید به ابن‌وردی ۱۴۲۸ ق: ۴۸).

باتوجه به اسناد و مدارک در دست، هریک از منابعی که به نحوی به مقایسه اسطوره البرز و قاف پرداخته‌اند و دیدگاه‌های انتقادی را در این باره بیان کرده‌اند، در دوره اسلامی تألیف شده‌اند. دیدگاه‌های مورخان و محققان را، درباره پیدایش و ماهیت رشته کوه البرز و قاف، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: نخست، نظرگاهی است که قاف را منشعب از البرز می‌داند (در این باره، بنگرید به فرنیغ‌دادگی ۱۳۸۵: ۷۲؛ بندهش هندی ۱۳۶۸: ۸۷). در اوستا تمام کوه‌های زمین از البرز رسته‌اند. همان‌طور که می‌دانیم معادل کلمه کوه در اوستا واژه «گثری/گری» و نیز «کثوف/ (Kaofa)» است که در فارسی میانه به صورت «گر و کوف (Kōf)» تغییر یافته است (عفیفی ۱۳۷۴: ۵۹۲). باتوجه به این که تلفظ واژه اخیر Kōf به قاف نزدیک است، می‌توان آن را از مقوله ابدال به شمار آورد که با تغییرات واجی در لفظ و حفظ دلالت معنایی کلمه همراه بوده است. در این صورت، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که وجه تسمیه قاف مأخوذ از «کثوف» ای اوستایی باشد. بنابراین، تغییرات واجی در گذر زمان را می‌توان به این صورت نشان داد: کثوف (فارسی باستان) ← کوف (فارسی میانه؛ پهلوی اشکانی/ ساسانی) ← کاف ← قاف.

از سویی، عده‌ای از مورخان البرز را از جمله کوه‌هایی می‌دانند که از ریشه قاف روییده است. در آفرینش و تاریخ منشأ تمام کوه‌ها کوه قاف آورده شده است که خداوند «از کوه قاف کوه‌های بلند را رویانید، همان‌گونه که از ریشه درخت درخت می‌روید» (مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۵؛ هم‌چنین، بنگرید به مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۱). نظر سوم، دیدگاه میانه در موارد مذکور است. طرف‌داران این نظریه البرز و قاف را دو کوه جدا از یکدیگر نمی‌دانند، بلکه بر آن‌اند که آن دو یک کوه با دو نام متفاوت‌اند. به عبارت دیگر، به نوعی به هم‌سان‌پنداری در این زمینه باور دارند. «پیشینگان کوه قاف را به فارسی کوه البرز خوانده‌اند» (مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۳؛ یاقوت حموی ۱۹۷۷: ج ۷، ۱۵؛ مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۰). در مجموع، ویژگی‌های مشترکی را که البرز و قاف درباره آفرینش با یکدیگر دارند می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱. هر دو در پیرامون و گرداگرد زمین قرار دارند و محیط بر آن‌اند؛

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای ۱۴۳

۲. منشأ تمام کوه‌ها و بلندی‌های زمین‌اند و ریشه همه این کوه‌ها به البرز و قاف پیوسته است؛

۳. نگه‌دارنده زمین در برابر زمین‌لرزه‌ها هستند؛

۴. محل برآمدن خورشید و ماه و ستارگان‌اند؛

۵. پایه‌های پل آزماینده «چینود» (صراط) بر کوه البرز و قاف قرار دارد؛

۶. فراز البرز و فراز قاف در حکم بخشی از آخرت‌اند.

۲.۵ باورهای اساطیری البرز و قاف

نخستین موضوعی که در مورد کوه‌های اسطوره‌ای البرز و قاف توجه را جلب می‌کند این‌که به نظر نخستین نسل‌هایی که پدیدآور باورهای اساطیری بودند زمین گرد و مسطح است و رشته‌کوهی عظیم آن را فراگرفته است. باور به این‌که زمین را رشته‌کوهی بزرگ احاطه کرده است، می‌تواند ناشی از سه علت باشد: نخست این‌که زمین را گرد و مسطح می‌پنداشتند؛ دوم این‌که بشر از همان آغاز حیات چنین می‌پنداشته است که به جز این جهان و زندگی مادی‌ای که جریان دارد، عوالم و سرزمین‌های دیگری نیز بوده‌اند که در آن سوی کوه البرز یا قاف قرار داشتند. براین اساس، به نظر می‌رسد که اعتقاد به جهان پس از مرگ و هم‌چنین وجود سرزمین‌های دیگری که ساکنان آن‌ها موجوداتی غیر از انسان باشند از آغاز حیات همواره فکر بشر را مشغول داشته است. نخستین انسان‌ها می‌بایست زمین را آن‌گونه فرض می‌کردند تا پاسخ پرسش‌های بنیادین خود را در مورد عوالم دیگر و ساکنانشان در آن‌جا بیابند و پاسخی خودباورانه به این پرسش‌ها داده باشند. سومین علت شکل‌گیری این کوه اسطوره‌ای وجود یک حصار امن و قراردادن در محدوده امن در مقابل حوادثی بوده است که از منشأ آن آگاهی نداشته‌اند.

۱.۲.۵ جایگاه سیمرغ و عنقا

بنابه روایت برخی منابع پهلوی و اوستا، پرنده اسطوره‌ای سیمرغ در دریای فراخکرد بر درختی آشیان دارد (اوستا ۱۳۷۱: ج ۱: ۴۰۰؛ یشت‌ها ۱۳۴۷: ج ۱، ۵۷۵؛ گزیده‌های زادسپرم ۱۳۶۶: ۱۲)، اما براساس روایت بندهش هنلی (۱۳۶۸: ۲۴۶) و هم‌چنین شاهنامه فردوسی، سیمرغ در کوه البرز زندگی می‌کند و آشیانه‌اش نیز همان‌جاست. در شاهنامه، ذیل «گفتار اندر زادن زال» چنین آمده است:

بدان خانه آن خرد بیگانه بود	به جایی که سیمرغ را خانه بود
برآمد برین روزگاری دراز	نهادند بر کوه و گشتند باز
بزد برگرفتش از آن گرم سنگ	فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ
که بودش بر آن جا گنام گروه	ببردش دمان تا به البرزکوه

(فردوسی ۱۳۶۶: د ۱، ۱۶۶-۱۶۷)

ایرانیان از پرنده‌ای به نام «چمروش» یاد می‌کنند که هر سه سال یک بار از کوه البرز برمی‌خیزد و تمام دشمنانی را که برای نابودی سرزمین‌های ایرانی آمده‌اند از بین می‌برد (مینوی خرد ۱۳۵۴: ۱۴۴؛ بندهش هندی ۱۳۶۸: ۱۰۰). پرنده افسانه‌ای سیمرغ نخست در روایت‌های اسطوره‌ای مطرح شده و از آن‌جا به داستان‌های حماسی مثل داستان‌های شاهنامه وارد شده است. پس از افول ژانر حماسی در ایران، سیمرغ اساطیری در متون عرفانی مثل *منطق‌الطیر* و *مثنوی تجلی یافت* و از هیئت حماسی خارج شد و کارکرد عرفانی پیدا کرد:

جای سیمرغان بود آن سوی قاف هر خیالی را نباشد دست‌باف

(مولوی ۱۳۸۰: د ۶، ۴۰۱۶)

این سیمرغ داستان‌های عرفانی گاهی عنقا یا عنقای مُغرب نیز خوانده شده است. در برخی منابع دوره اسلامی، از پرنده‌ای با نام عنقا یاد شده که آشیانه‌اش در کوه قاف است. در *حیة‌الحوایان* به صورت پرنده‌ای عجیب، از تیره پرندگان درنده‌خوی، معرفی شده است که مانند کوه سفید است. در باب وجه تسمیه آن به عنقا، آمده است که به علت سفیدی طوق‌مانندی است که بر گردنش دارد و داشتن گردن (عنق) بلند آن را عنقا نامیده‌اند (دمیری ۱۴۲۷ ق: ۲۳۶-۲۳۷). در شماری از منابع، باور به وجود این پرنده چنان قوت گرفته است که آن را با زندگی برخی از پیامبران آمیخته‌اند و مصداقی خارجی برای آن قائل شده‌اند. مؤلف *نسایم گلشن* نوشته است:

سیمرغ، که عرب آن را عنقا خوانده، نوعی مرغ بود که در زمان موسی، علیه‌السلام، در نواحی بیت‌المقدس جای داشتند، جثه بزرگ و عنق طویل که در تسمیه عنقا ملاحظه آن رفته. چون موسی، علیه‌السلام، وفات یافت، به فرمان حق تعالی، از آن دیار به کوهی انتقال کردند از نواحی حصرموت و آن‌جا بر بعضی حیوانات غلبه یافتند و صید می‌کردند. چون از وحوش و طیور صیدی نمی‌یافتند، کودکان می‌ربودند. قوم آن دیار

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای ۱۴۵

مضطر شدند، پیغمبری حنظله نام، علیه السلام، در میان ایشان بود، التجا به دعای او کردند. دعا فرمود و آن مرغان برافتادند، اکنون از نوع آن در کوه قاف می‌باشد (داعی شیرازی ۱۳۶۲: ۵۴).

هم‌چنین، در *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، ذیل مدخل «عنقا» آمده است:

او را سیمرغ گویند. بزرگ‌ترین همه مرغ‌هاست، به حجم ... گویند که در قدیم الزمان در میان حیوانات بوده است، چون خیانت او بسیار شد ... حنظلة النبی، صلی الله علیه، دعا کردی. باری، عز و جل، او را از بین مردم ببرد و به بعضی از جزایر بحر محیط، که هیچ آدمی آن‌جا نرسد، مکان ساخت (قزوینی ۱۳۹۰: ۶۳۴).

البته، برخی از محققان، از جمله مؤلف *عجایب المخلوقات*، بر این باورند که عنقا همان سیمرغ اسطوره‌ای است و خلاف این را نیز گفته‌اند: «سیمرغ همان عنقا است که مرغ بزرگی است که در کوه قاف می‌زیسته است» (بندهش هندی ۱۳۶۸: ۲۴۶). به بیان دیگر، به یک‌سان‌پنداری یا این‌همانی سیمرغ و عنقا باور دارند. منشأ اصلی این یک‌سان‌پنداری سیمرغ و عنقا در روایت‌های دوره اسلامی همان پندار مشترکی است که درباره البرز و قاف داشته‌اند. در واقع، راویان اساطیری که ویژگی‌های البرز را بر قاف منطبق دانسته‌اند، همین گاو را برای سیمرغ و عنقا طراحی کرده‌اند و به همین علت است که در اندیشه عرفانی عطار، جایگاه سیمرغ از البرز به قاف منتقل شده است:

هست ما را پادشاهی بی‌خلاف در پس کوهی که هست آن کوه قاف
نام او سیمرغ سلطان طیور او به ما نزدیک و ما زو دور دور

(عطار ۱۳۸۴: ۷۱۴-۷۱۵)

۲.۲.۵ کوه مینوی و رابطه آن با خورشید و ماه و ستارگان

بنابر روایات ایرانی، خورشید هر روز از فراز کوه البرز طلوع می‌کند و هنگام غروب در پشت آن پنهان می‌شود. «با ستایش پسین، با ستایش پیشین، به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که خورشید از [کوه] بلند البرز سر برآورد و در پس آن فرورود» (اوستا ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۸۲؛ هم‌چنین بنگرید به بندهش هندی ۱۳۶۸: ۸۱). محل برآمدن ماه و ستارگان نیز بلندای کوه البرز است:

ای ماهِ دربرگیرنده تخمه گاو!

برآی از فراز البرز ...

ای ستارگانِ دربرگیرنده تخمه آب‌ها!

برآیید از فراز البرز

(اوستا ۱۳۷۱: ج ۲، ۸۸۲)

ویژگی دیگری که این کوه اسطوره‌ای دارد رابطه آن با آسمان است که، به‌باور ایرانیان، براساس روایات *د/راب هرمز دیار*، البرز استوارکننده آسمان و درحکم پایه‌های آن است (کریمیان ۱۳۷۵: ۱۰۰). باور اسطوره‌ای عرب‌ها این است که رنگ آسمان، که آن را سبز می‌پنداشتند، از بازتاب رنگ سبز کوه قاف است. «... خداوند کوه بزرگی از یاقوت سبز آفرید که سبزی آسمان از آن است» (عجینه ۲۰۰۵: ۱۲۴). اگر البرز و قاف را یک کوه بدانیم یا این‌که قاف را کوهی مستقل از البرز ولی با همان خصوصیات فرض کنیم، رابطه‌ای را که البرز با خورشید و ماه و ستارگان دارد، می‌توان برای قاف نیز در نظر گرفت.

۳.۲.۵ رویش و بالیدن البرز و قاف

از نقاط مشترک اسطوره البرز و قاف، که به ماجرای پیدایش آن‌ها بازمی‌گردد، به‌کاربردن تعبیر «رستن و رویش / نمو و بالندگی» است که درباره مرحله تکوین و تکامل آن‌ها به‌کار رفته است. قدیمی‌ترین سند مکتوبی که در آن کوه به‌مثابه موجودی زنده و بالنده آمده است *اوستاست*. در بند نخست *«زامیاد یشت»* نوشته شده است: «نخستین کوهی که از زمین برخاست، ای سپنتمان زردشت، هریتی بلند (= البرز) است» (*یشت‌ها* ۱۳۴۷: ج ۲، ۳۲۴). انگاره رشد و نمو یا بالندگی البرز به‌مثابه درخت و پیدایش دیگر کوه‌ها از ریشه البرز در متون پهلوی پس از *اوستا* نیز تکرار شده است. در این منابع، پیدایش البرز و دیگر کوه‌ها پس از حمله اهریمن آغاز می‌شود. به‌سخن‌دیگر، اهریمن عامل ظهور و بروز کوه البرز در زمین بوده است:

پیش از آمدن اهریمن به‌سوی آفریدگان، جوهر کوه در طول یک هزار سال در زمین آفریده شده بود، به‌ویژه چون پتیاره (= اهریمن) به زمین آمد، بر اثر لرزه [زمین] سر برآورد [و] بر زمین آمد مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به زیر ... ریشه کوه‌ها از یک‌دیگر گذرانده شد ... و به هم‌بندی (= اتصال) نظم یافت و راه‌گذر (= عبور) آب [از] زیر به بالا به‌وسیله آن داده شد که آب در آن چنان جریان یابد که

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته‌کوه اسطوره‌ای ۱۴۷

خون در رگ‌ها از همه تن به سوی دل زور و آهنگ دارد (گزیده‌های زادسپرم ۱۳۶۶: ۱۱؛ هم‌چنین، در این باره بنگرید به فرنیغ‌دادگی ۱۳۸۵: ۶۵، ۷۲).

در شاهنامه ذیل «گفتار اندر آفرینش عالم» از واژه بالیدن برای کوه استفاده شده است:

بیالید کوه، آب‌ها بردمید سر رُستنی سویِ بالا کشید

(کزازی ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۷)

در بیش‌تر منابعی هم که به ماجرای آفرینش قاف پرداخته‌اند از همین واژه‌های رُستن و بالندگی استفاده شده است و در مواردی هم نحوه رویش کوه را به درخت مانند کرده‌اند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به طبری ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۱؛ مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۵؛ ابن‌وردی ۱۴۲۸ ق: ۴۸؛ مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۱).

از این مقایسه و تشابهی که بین البرز و قاف در چگونگی بالندگی و گسترش آن‌ها خوانده می‌شود، دو نکته به دست می‌آید: نخست این‌که، براساس مستندات اوستا و متون پهلوی، که مؤلفانشان در تدوین آثار خود از منابع پهلوی ایران قبل از اسلام بهره برده‌اند و نه از منابع دوره اسلامی، می‌توان استنباط کرد که انگاره رستن و بالندگی در مورد کوه از اسطوره ایرانی البرز به روایات اساطیری مربوط به قاف راه یافته است و دراصل، اندیشه و باوری ایرانی است؛ دوم این‌که برقراری رابطه تشابه بین کوه و درخت و سازوکار رشد و گسترش آن‌ها یادآور اسطوره نباتی است که از بن‌مایه‌های اساطیری ایران باستان است و در فرهنگ بادیه‌نشینی عرب دوره جاهلی سابقه ندارد. این مسئله هم به‌نوبه خود پیشینه و قدمت دیرینه اسطوره ایرانی البرز را در مقایسه با قاف عربی در دوره اسلامی بیان می‌کند.

۳.۵ پیوند شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی با البرز و قاف

در اوستا، منابع پهلوی، و شاهنامه شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای پیوندهایی ناگستنی با البرز دارند. هوشنگ، هوم، گرشاسپ، منوچهر، کیقباد، و کیکاووس از جمله ایشان‌اند. هوشنگ در پای کوه البرز، برای آناهیتا، اسب و گاو و گوسفند پیش‌کش می‌آورد. منوچهر در البرز متولد شده است. تهمورث در البرز بر اهریمن غلبه می‌کند و همان‌جا نیز از وی شکست می‌خورد. بنابر روایت شاهنامه، فریدون و زال دوران کودکی‌شان را در البرز سپری کرده‌اند. کیکاووس، پادشاه هفت اقلیم و حاکم انسان‌ها و دیوان، بر فراز البرز هفت خانه می‌سازد تا از آن‌جا بر قلمرو خویش حکم براند (اوستا ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۴۶، ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۴۷۳؛ بندهش هندی ۱۳۶۸: ۲۲۶؛ کزازی ۱۳۸۵: ج ۱، ۴۴، ۵۶، ۱۰۰؛ هینلز ۱۳۸۵: ۳۲۶).

ماجرای خضر و رفتن او در پی آب حیات تاحدی با کوه اسطوره‌ای قاف پیوسته است. هم‌چنین، اسکندر برای دست‌یافتن به آب حیات و زندگی جاویدان به سوی قاف رفته است (عجینه ۲۰۰۵: ۱۲۴؛ هینلز ۱۳۸۵: ۴۲۸).

رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف دید آن را کز زمرد بود صاف

(مولوی ۱۳۸۰: د ۴، ۳۷۱۱)

۴.۵ کوه مینوی و باورهای دینی

کوه‌ها در باور جمعی اقوام گذشته جایگاه ممتازی داشتند؛ به‌ویژه به‌علت ارتفاع و قرابتی که از این طریق با آسمان، به‌مثابه منبع الهامات غیبی و امور غیردنیوی، داشتند.^۳ همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، براساس برخی روایات اسطوره‌ای در آن سوی البرز یا قاف «عالم‌هاست و خلق‌ها که جز خدای هیچ‌کس نداند و بعضی از ایشان برآن‌اند که آن‌چه در آن سوی قاف است از مرزهای آخرت است و در حکم آن» (مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۳). براین‌اساس، ایزدان مینوی یا فرشتگان روان آدمی را از پل چینود یا صراط، که در کوه مقدس قرار دارد، عبور می‌دهند. اگر بدکار باشد به دوزخ، که در زیر آن پل است، می‌افتد و اگر نیکوکار باشد، به بهشت که در بالاترین قسمت این کوه قرار دارد و جایگاه ایزدان مینوی است، برده می‌شود.

آن‌گونه‌که از متن *اوستا* و متون پهلوی پیداست، بهشتی که زردشت به آن وعده داده است بر فراز این کوه مینوی قرار دارد. به‌اعتبار کتاب مقدس زردشتیان، فراز کوه البرز جایگاهی است که «نه شب هست، نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آرایش دیوآفریده». پس از مرگ «بر سر چینود پل، پل اهورایی مزداآفریده، آنان [= انسان‌ها] پاداش کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش به‌جای آورده‌اند می‌جویند ... پس، آن‌گاه دوشیزه‌ای خوش‌اندام ... روان نیکوکار را از فراز البرزکوه و از چینودپل می‌گذرانند و در برابر ایزدان مینوی جای می‌دهد» (اوستا ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۶۵، ج ۲، ۸۷۰).^۴

آن‌چه از مجموع این روایات حاصل می‌شود این است که بهشت و دوزخ بر فراز یا در ورای کوه اسطوره‌ای البرز یا قاف قرار دارد. پل چینود یا صراط نیز در آن‌جاست و هم‌چنین، ایزدان مینوی یا فرشتگان نیز در آن جای دارند و روان آدمی هم پس از مرگ به آن‌جا برده می‌شود تا به بهشت یا دوزخ منتقل شود. مکان فرشتگان و جنیان است. در پشت قاف، سرزمین‌های پوشیده از برف و کوه‌های یخ وجود دارد که از زمین و موجودات آن

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌های ۱۴۹

در برابر حرارت جهنم محافظت می‌کنند. چهار فرشته نگهبان، به فرمان خداوند، بر قاف موکل‌اند تا شیاطین از آن عبور نکنند (در این باره، بنگرید به مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۳، ۳۰۵؛ یاقوت حموی ۱۹۷۷: ج ۴، ۲۹۸؛ مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۸؛ عبودی ۱۴۱۱ ق: ذیل مدخل «قاف»). برخی از این مضامین به حوزه متون عرفانی راه یافته‌اند؛ مثلاً در مثنوی آمده است:

اهل نار و اهل نور آمیخته در میانشان کوه قاف انگیخته

(مولوی ۱۳۸۰: د ۱، ۲۵۷)

نکته مهم رابطه بین کوه مقدس و زمین لرزه‌هاست. به این صورت که هرگاه قومی از فرمان حق و راه راست سرپیچی کند و خداوند بخواهد آن‌ها را عذاب دهد «بدیشان زلزله فرستد و فرشته را، که بر کوه قاف موکل است، امر آید که تارک و بیخ آن کوه مطلوب را [که از ریشه‌های کوه مقدس برآمده است] بچناباند و در آن زمین زلزله افکند» (مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۸). در *اوستا*، ستیغ کوه البرز ستایش شده است. هم‌چنین، گفته شده است که جایگاه برآمدن و آرامگاه ایزد مهر است. آوردن پیشکش و قربانی برای ایزد مهر در پای این کوه نشانه‌ای دیگر از مینوی بودن و تقدس آن است. پایه‌های «پل آزماینده چینود» بر کوه البرز واقع است: «در سر این پل است که ایزدان رشن و آشتاد و زامیاد کردار مردمان را می‌سنجند. اگر نیکوکارند به بهشت و اگر بدکارند سرازیر دوزخ می‌شوند» (عقیقی ۱۳۷۴: ۴۹۵؛ هم‌چنین برای مطالعه بیشتر، بنگرید به *اوستا* ۱۳۷۱: ج ۱، ۲۱۱، ۳۰۱، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۰۲؛ *یشت‌ها* ۱۳۴۷: ج ۲، ۳۲۴).

۵.۵ دگرذیسی اسطوره البرز ایرانی در قاف عربی - اسلامی و ادامه حیات اساطیری

با پذیرش دین اسلام از سوی ایرانیان، بعضی جنبه‌های فرهنگی ایران پیشااسلامی، مانند موسیقی و پیکرتراشی و رقص و آواز، یک‌باره از بدنه سنت فرهنگی ایرانیان حذف نشدند، بلکه به لایه‌های ژرف‌تر فرهنگی منتقل شدند یا در دیگر هنرها، مانند شعر و نقاشی، استحاله شدند. این فرایند برای بعضی اسطوره‌های ایران باستان نیز رخ داد.

اسطوره هرگز کاملاً نابود نمی‌شود. تغییر شکل می‌دهد، ادغام می‌شود و با انطباق خود با مسائل و مضامین تازه، حیاتی تازه از سر می‌گیرد و به دوام و پایایی می‌رسد و همین ظرفیت انطباق و تغییرپذیری است که عامل اصلی دوام اسطوره به‌شمار می‌آید (رستگارفسایی ۱۳۸۲: ۲۵).

اگر در دوره اسلامی، به‌ویژه در متون عرفانی، اسطوره البرز کم‌رنگ‌تر شده و قاف جای آن را گرفته است یا آشیانه سیمرغ اساطیری از کوه البرز به قلعه قاف منتقل شده است، به این سبب است که اسطوره قاف بر ساخته دوره اسلامی است و عارفان مسلمان به اساطیر دوره اسلامی تمایل بیش‌تری داشته‌اند تا آنچه مربوط به ایران باستان و باورهای مزدیسنی است. هر جا هم که اساطیر ایرانی به حوزه عرفان اسلامی راه یافته‌اند، به‌گونه‌ای استحاله شده‌اند و هیئتی عرفانی - اسلامی به خود گرفته‌اند. مثلاً، تفاوت نقش سیمرغ در شاهنامه با منطق‌الطیر، هم‌چنین اختلاف روایت فردوسی و سهروردی از ماجرای سیمرغ و زال از نمونه‌های تغییر در کارکرد اساطیر است. اسطوره البرز نیز در دوره اسلامی از حافظه جمعی ایرانیان کنار نرفت، بلکه پس از عبور از میان دگردیسی‌ها، با حفظ ساختار و شاکله اساطیری و اندک تغییراتی در نام‌گذاری‌ها و دگرگونی پاره‌ای از ویژگی‌ها در هیئتی نوین به حیات اسطوره‌ای خویش ادامه داد. شماری از این دگرگونی‌ها به قرار زیر است:

۱. جای‌گزینی عنوان قاف به جای البرز؛
۲. تغییر نام پرنده اسطوره‌ای سیمرغ به عنقا؛
۳. جای‌گزینی پل صراط به جای پل چینود؛
۴. قرارگرفتن فرشتگان موکل بر کوه قاف به جای ایزدان اوستایی.

باوجود تغییرات مذکور، قاف اساطیری در دوره اسلامی، همان جایگاه و کارکردهایی را دارد که البرز ایرانی داشت. این کوه، در سلسله‌مراتب آفرینش، پس از پیدایش زمین به‌وجود آمده است. هدف از آفریدن آن سکون زمین در برابر زمین‌لرزه‌ها و بیم و عذاب مردم با تکانه‌های ناشی از زلزله بیان شده است. مرز میان این دنیا و جهان دیگر است و، به‌عبارتی، حکم بخشی از آخرت را دارد. پلی که محک و میزان کردار درگذشتگان را دارد بر آن واقع است. برخی ایزدان یا فرشتگان موکل بر آن ارواح مردگان به جهان دیگر را حمل می‌کنند. جایگاه پرنده‌ای اسطوره‌ای است که، درمقایسه با سایر پرندگان، ویژگی‌های نامتعارفی دارد. باتوجه‌به این وجوه تشابه، می‌توان گفت:

اندیشه اساطیری ممکن است در کسوت بعضی تجلیات قبلی، که به‌مرور زمان کهنه و مندرس شده و دیگر باب روز نیست، ظاهر نشود و خود را با مقتضیات جدید اجتماعی و رغبت‌ها و اعتبارهای نوین فرهنگی وفق دهد، اما هرگز ریشه‌کن نخواهد شد (الیاده ۱۳۹۲: ۱۷۹).

البرز ایرانی هم، برای ادامه حیات اسطوره‌ای خود در دوره اسلامی، به جامه‌ای جدید نیاز داشت تا بتواند در ساختار فرهنگی - دینی نوخاسته، حضور فعال و مستمر داشته باشد و این مهم به مدد استحاله البرز به قاف محقق شد.

۶. نتیجه‌گیری

سه دیدگاه متفاوت در مورد رشته کوه‌های اسطوره‌ای البرز و قاف در خور ذکر است؛ عده‌ای البرز و قاف را دو کوه مستقل از یکدیگر ولی با ویژگی‌های مشابه در باور اسطوره‌ای اقوام ایرانی و عرب می‌پندارند. عده‌ای دیگر قاف را از جمله کوه‌هایی می‌دانند که از ریشه‌های البرز برآمده است و بعضی هم البرز را از شمار کوه‌هایی می‌دانند که از قاف منشعب شده است. از آنجاکه البرز اسطوره‌ای بسیار پیش‌تر از قاف در باور ایرانیان و داستان‌هایشان وجود داشته است، عرب‌ها در نتیجه برخورد‌های فرهنگی - زبانی که با ایرانیان داشته‌اند، از ویژگی‌های البرز الگوبرداری کرده و نام قاف را بر آن نهاده‌اند تا بر غنای باورهای اساطیری خود بیفزایند و به نظر می‌رسد که دلیل این‌که برخی از ایشان البرز را از کوه‌های منشعب قاف می‌دانند نیز همین باشد. چنانچه فقط پیشینه کاربرد واژه البرز و قاف را در منابع ایرانی، مانند *اوستا* و *مینوی خرد*، با منابع عربی بررسی کنیم، صحت این مدعا مشخص خواهد شد.

بر پایه منابع مکتوب، به یقین کوه اساطیری البرز، در مقایسه با قاف، پیشینه و قدمت طولانی‌تر دارد. بنابراین، در باب پیدایش اسطوره قاف در دوره اسلامی، دو دیدگاه را می‌توان بیان کرد: نخست این‌که برای قاف، به هویت و شاکله‌ای جدای از البرز قائل بود. در این صورت، با توجه به شباهت‌های بین البرز و قاف و با در نظر گرفتن پیشینه البرز، طرح اسطوره قاف در دوره اسلامی الگوبرداری از اسطوره ایرانی البرز است که به حوزه فرهنگی - اساطیری قوم عرب راه یافته است؛ دوم این‌که بر اساس نظریه بازتولید اسطوره‌ها یا «پیکرگردانی در اساطیر»، اسطوره ایرانی و پیشااسلامی البرز، که ذکر آن در کتاب مقدس زردشتیان، *اوستا*، نیز آمده است، به شرطی در دوره اسلامی اجازه ورود می‌یابد که صبغه عربی - اسلامی داشته باشد. به همین منظور، با تغییر نام و برخی ویژگی‌های ساختاری و برقراری پیوند با بعضی از آیه‌های تأویل‌پذیر *قرآن* از جانب مفسران و انتساب احادیثی به پیامبران (ع) و عده‌ای از امامان (ع) از سوی راویان حدیث در دین جدید بازتولید می‌شود و این‌گونه حیات اساطیری آن ادامه می‌یابد (برای مطالعه پیوند با بعضی از آیه‌های تأویل‌پذیر، بنگرید به میبیدی ۱۳۷۱: ۳۲۴). مثلاً در *بحار الانوار*، از امام باقر (ع) روایتی نقل شده است

- که فرموده‌اند کوه قاف جهان را در خود فراگرفته است (حسینی دشتی ۱۳۷۹: ذیل مدخل «قاف»). وجوه مشترک دو دیدگاه مذکور را می‌توان به صورت زیر بیان کرد:
۱. پیشینه وجود اسطوره البرز در منابع مکتوب ایران پیش از اسلام، مانند *اوستا* و *مینوی خرد*؛
 ۲. ویژگی‌های بسیار مشابه البرز و قاف که آن‌ها را به مرز یک‌سان‌پنداری و این‌همانی نزدیک می‌کند؛
 ۳. وجه تسمیه قاف (Qâf) و شباهتی که به تلفظ کتوف یا کوف (Kaofa/ Kōf) به معنای کوه در فارسی باستان و فارسی میانه دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نکته درخور توجه درباره کوه اسطوره‌ای البرز، که به اعتقادات دینی زردشتی و باورهای عامیانه راه یافته است، پختن نوعی نان به نام درون (Dron) بوده است: «این نان، که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فراگرفته است» (بهار ۱۳۸۵: ۱۶۲).
 ۲. برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به ابن‌منظور بی‌تا: «عمد»؛ مرتضی زبیدی بی‌تا: «عمد»؛ طبری ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۳، ۲۰، ۲۷، ۲۸؛ مقدسی ۱۳۷۴: ۳۰۳، ۳۰۵؛ نسفی ۱۳۵۹: ۴۵، ۲۱۵؛ مستوفی ۱۳۶۲: ۱۹۸؛ ابن‌وردی ۱۴۲۸ ق: ۲۵، ۲۶، ۴۶؛ عجینه ۲۰۰۵: ۱۲۴).
 ۳. برای نمونه، کوهی که ریشه در باورها و آیین‌های دین مسیحی و یهودی دارد کوهی به نام زیتا یا زیتون است: «طور زیتا یا کوه زیتون کوهی است نزدیک رأس‌العین در کنار بیت‌المقدس که از قدیم، محل رویش درختان زیتون بود ... [و] مشرف بر مسجدالاقصی نیز بوده و هست. گویند که عیسی از آن کوه به آسمان رفت و پایه پل صراط بر آن کوه است ... قبور بسیاری از انبیای بنی‌اسرائیل بر این کوه قرار دارد» (قرشی ۱۳۸۹: ۵۶).
- در *اوستا* ذکر شده که پایه پل چینود بر تیرک البرز قرار دارد.
۴. هم‌چنین، برای تفصیل مطلب، بنگرید به *مینوی خرد* ۱۳۵۴: ۹۸؛ *فرنبغ‌دادگی* ۱۳۸۵: ۱۲۹؛ *گزیده‌های زادسپرم* ۱۳۶۶: ۵۳؛ *بندهش هندی* ۱۳۶۸: ۲۲۶، ۲۳۳.

کتاب‌نامه

- ابن‌منظور، محمد (بی‌تا)، *لسان‌العرب*، تحقیق عبدالله علی‌الکبیر و محمد احمد حسب‌الله و هاشم محمد الشاذلی، قاهره: دار النشر و دار المعارف.
- ابن‌وردی، ابوحفص عمر بن‌المظفر (۱۴۲۸ ق)، *خریده‌العجائب و فریده‌الغرائب*، تحقیق أنور محمود زناتی، قاهره: مکتبه الثقافة الاسلامیة.

از البرز تا قاف: بررسی تطبیقی دو رشته کوه اسطوره‌ای ۱۵۳

- الیاده، میرچا (۱۳۹۲)، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- اوستا (۱۳۷۱)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ج ۱ و ۲، تهران: مروارید.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۲۵۳۵)، *کوچه هفت پیچ*، مجموعه مقالات، تهران: نگاه.
- بندهش هنلی (۱۳۶۸)، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۹)، «سیمرغ و جبرئیل»، *جستارهای ادبی*، ش ۹۰ و ۹۱.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، ویراسته کتیون مزدپور، تهران: آگه.
- جلالی، مهدی و فاطمه رضاداد (۱۳۸۶)، «کوه قاف، اسطوره یا واقعیت؟»، *علوم حدیث*، س ۱۲، ش ۳ و ۴.
- حسینی دشتی، سیدمصطفی (۱۳۷۹)، *معارف و معاریف: دایرة المعارف جامع اسلامی*، ج ۸، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه.
- حمیدالدین بلخی، عمر (۱۳۸۹)، *مقامات حمیدی*، تصحیح رضا انزابی نژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- خلیل بن احمد (بی تا)، *کتاب العین*، تحقیق د. مهدی المخزومی و د. ابراهیم السامرائی، بی جا: دار و مکتبه الهلال.
- داعی شیرازی، نظام‌الدین محمود (۱۳۶۲)، *نسایم گلشن: شرح گلشن راز*، تصحیح محمدنذیر رانجه‌ها، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- دمیری، محمد (۱۴۲۷ ق)، *حیة الحیوان الکبری*، الجزء الثالث و الرابع، بیروت: دار المعرفه.
- دینکرد؛ کتاب سوم (۱۳۸۱)، ترجمه و ویراسته فریدون فضیلت، تهران: فرهنگ دهخدا.
- رستگارفسائی، منصور (۱۳۸۲)، *پیکرگردانی در اساطیر*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شعبانی، رضا و فریبا رومی (۱۳۸۸)، «تحلیل نماد و اسطوره در تاریخ»، *مسکویه*، س ۴، ش ۱۱.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵)، *صور خیال در شعر فارسی: تحقیق انتقادی در تطور ایماژهای شعر پارسی و سیر نظریه بلاغت در اسلام و ایران*، تهران: آگه.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: اساطیر.
- عبودی، هنری س. (۱۴۱۱ ق)، *معجم الحضارات السامیه، الطبعة الثانية*، طرابلس: جروس بُرس.
- عجینه، د. محمد (۲۰۰۵)، *موسوعة اساطیر العرب عن الجاهلیة و دلالاتها*، بیروت: دار الفارابی، دار محمد علی للنشر.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۴)، *منطق الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۴)، *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی*، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، به کوشش احسان یارشاطر، دفتر یکم، نیویورک: Bibliotheca Persica.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، بر اساس شاهنامه چاپ مسکو، تهران: پیمان.
- فرنبرگ‌دادگی (۱۳۸۵)، *بندهش*، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.
- قرشی، امان‌الله (۱۳۸۹)، *آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی*، تهران: هرمس.

- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۹۰)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به کوشش مسعود غلامیه و یوسف بیگ‌باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)، *نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، ج ۱، تهران: سمت.
- کریمیان، حسین (۱۳۷۵)، *پژوهشی در شاهنامه: درباب ری، پهنه تهران، البرز، مازندران طبرستان، مازندران مغرب و مازندران مشرق در شاهنامه*، به کوشش علی میرانصاری، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد.
- کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲)، *ادبیات تطبیقی؛ پژوهشی درباب نظریه ادبیات و شعر روایی*، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: به‌نشر.
- گزیده‌های زادسپرم (۱۳۶۶)، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- گویارد، ام. اف. (۱۳۷۴)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه علی‌اکبر خان‌محمدی، تهران: پازنگ.
- مرتضی زبیدی، محمد (بی‌تا)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق مجموعه من المحققین، بیروت: دارالهدایة.
- مدبری، محمود (۱۳۶۹)، «البرز، دریا، زال»، *چیستا*، ش ۷۴ و ۷۵.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، تهران: دنیای کتاب.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: مهتاب.
- مینوی خرد (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- میلدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تحقیق علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- ندا، طه (۱۳۸۰)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه زهرا خسروی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- نسفی، عبدالعزیز بن محمد (۱۳۵۹)، *کشف الحقایق*، به‌اهتمام احمد مهدوی دامغانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۸۵)، *نقته المصابور*، تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، تهران: توس.
- نصرتی، مسعود (۱۳۷۷)، «دماوند؛ کوه مینوی و اساطیری»، *کیهان فرهنگی*، ش ۱۴۶.
- نوروز، مهدی (۱۳۸۴)، «تجلی "قاف" در شعر فارسی»، *فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، ش ۶.
- هاشمی، منیرالسادات (۱۳۸۴)، «ارزش‌های رمزی و نمادین البرزکوه در جغرافیای اساطیری شاهنامه»، *فصل‌نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، ش ۷ و ۸.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۵)، *اساطیر ایران*، ترجمه و تألیف باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۷۷)، *معجم البلدان*، المجلد الرابع و السابع، بیروت: دار صادر.
- یشت‌ها (۱۳۴۷)، گزارش ابراهیم پورداود، ج ۱ و ۲، تهران: طهوری.